

موج جدید اسلام‌گرایی در جهان عرب

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۱۸

سیدامیرمسعود شهرام‌نیا*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۵/۱۰

نازنین نظیفی نائینی**

چکیده: با وقوع جنبش‌های مردمی اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا، بسیاری بر این باورند که این موج ادامهٔ امواج دموکراسی مطرح شده توسط ساموئل هانتینگتون است. وی با تقسیم‌بندی گذارهای دموکراسی در سه موج از ۱۸۲۰ تا کنون، به توصیف تأثیرپذیری اغلب نقاط جهان از این امواج می‌پردازد و برخی تلاش دارند تحولات منطقه را در این چارچوب تحلیل نمایند. این درحالی است که بیداری اسلامی چارچوبی متفاوت را برای فهم این تحولات پیشنهاد می‌نماید. در این پژوهش ضمن تبیین نقش حائز اهمیت گرایش‌های مذهبی در جهان عرب ذیل نظریهٔ امواج اسلام‌خواهی، به تحلیل انتقادی دیدگاه هانتینگتون پرداخته و وضعیت جهان عرب را تحلیل می‌نماید. سؤال اصلی این است که آیا می‌توان جنبش‌های منطقه را موج جدیدی از دموکراسی‌خواهی دانست؟ یافته‌های محققان دلالت بر آن دارد که تحولات مزبور به دلیل نقش مؤثر انقلاب اسلامی ایران، پیشینهٔ اسلام‌گرایی و گرایش‌های دینی در منطقه، گسترش مطالبات شهروندی، آگاهی سیاسی و مبارزه با استبداد، بیشتر با نظریه «مردم‌سالاری دینی» تا امواج دموکراسی قابل درک و تحلیل است؛ موضوعی که نگارندگان از آن به موج جدید اسلام‌خواهی تعبیر نموده‌اند.

کلیدواژه‌ها: بیداری اسلامی، مردم‌سالاری دینی، امواج دموکراسی، انقلاب اسلامی ایران، اسلام‌گرایی.

m_shahramnia@yahoo.com

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان.

nazifi.nazanin@gmail.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول).

مقدمه

در ارتباط با تحولات اخیر در جهان عرب پرسش‌های بسیاری مطرح شده که تماماً درخور توجه هستند (Elkinke, 2011: 1) اما در این میان این سؤال که آیا جنبش‌های اعتراضی عرب، به مردم‌سالاری کامل، گذار خواهد کرد، بدون جواب باقی مانده (Blaydes, & Lo, 2011: 2) و شایسته تأملی دوچندان است. یک تحلیل متعلق به هانتینگتون می‌باشد که معتقد است تجربه تاریخی نشان داد پذیرش دموکراسی در سه موج اتفاق می‌افتد ولی جهان عرب، تنها منطقه در جهان بوده است که سه موج را به‌طور کامل دور زده و سبب شده تا برخی از مفسرین «استثناگرایی عرب» را برای توصیف این پدیده به کار برند. از این منظر تغییرات رخ داده در نهایت بر پذیرفتن دموکراسی از سوی جهان عرب دلالت دارد. البته ممکن است اعلام تحولات اخیر به عنوان شروع موج چهارم دموکراسی موفق؛ کمی زودرس باشد. چرا که نزدیک پانزده سال به‌منظور اطمینان از شناسایی موج سوم دموکراسی لازم است زمان سپری شود. دیدگاه تحلیلی دیگر، به بیداری در منطقه قایل است. این موج جدید بر خلاف امواج مطرح شده توسط هانتینگتون تنها از نظریه لیبرال دموکراسی غرب نشأت نمی‌گیرد و بر خلاف تصور نظریه‌پردازان غربی که مذهب را عاملی در برابر دموکراسی می‌دانند، ترکیبی هم‌سو از مردم‌سالاری و دین‌مداری را نشان می‌دهد (نبوی، ۱۳۸۴: ۹). بدین‌سان تأکید در این پژوهش، بر موج جدید با نام «مردم‌سالاری دینی» قرار گرفته است.

۱. چارچوب نظری: اسلام‌گرایی در مقابل دموکراسی خواهی

اگرچه نظریه دموکراسی خواهی هانتینگتون از سوی اندیشمندان مختلف برای تحلیل تحولات جهان عرب به کار گرفته شده است اما باید اظهار داشت که این تنها نظریه ممکن در این زمینه نیست. در این ارتباط نظریه اسلام‌خواهی به عنوان بدیلی جدید مطرح است.

۱-۱. نظریه امواج دموکراسی و دموکراتیزاسیون

مبحث امواج دموکراسی در رابطه با گذار از کشورهای غیردموکراتیک به دموکراسی است که برخی از نظریه‌پردازان به بررسی این گذارها در مقاطع مختلف زمانی پرداخته‌اند. یکی از مشهورترین نظریه‌ها درباره امواج دموکراسی، نظریه ساموئل هانتینگتون با عنوان «امواج سه‌گانه دموکراسی» است. هانتینگتون سه موج دموکراسی را از زمان شکل‌گیری نظام‌های دموکراتیک در اروپا تاکنون از یکدیگر تفکیک کرده است، که با توجه به موج برگشت می‌توان این نظریه را تکمیل و در قالب امواج چهارگانه تحلیل نمود (نک. هانتینگتون، ۱۳۷۳):

موج اول: این موج طی سال‌های ۱۸۲۰م تا پس از جنگ جهانی اول فعال بوده است و ریشه در انقلاب‌های آمریکا و فرانسه دارد. پیدایش نهادهای دموکراتیک ملی و انتخابات با رأی اکثریت و حق رأی یافتن ۵۰ درصد مردان از موفقیت‌های کسب شده در این مقطع از دموکراتیزاسیون بوده است. برگشت موج اول دموکراسی با به قدرت رسیدن هیتلر در ۱۹۳۳م در آلمان و سلطهٔ توتالیتراریسم در کشورهای اروپایی و ظهور ایدئولوژی‌های کمونیسم، فاشیسم و میلیتاریسم آغاز گردید.

موج دوم: از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۰م نیز برخی دیگر از کشورها به دموکراسی پیوستند. آلمان غربی، ایتالیا، اتریش، ژاپن و کرهٔ جنوبی با پایان جنگ حرکت به سوی دموکراسی را آغاز و کشورهایی نظیر ترکیه و یونان نیز در اواخر دههٔ ۱۹۴۰م دموکراسی را تجربه کردند. کشورهایی در آمریکای لاتین نیز در همین مقطع گذار به دموکراسی داشته‌اند. در اواخر دههٔ شصت برخی تحولات همچون بر سرکار آمدن نظامیان اقتدارگرا در آمریکای لاتین و آسیا و عصر کودتاهای نظامی سبب توقف موج دوم دموکراسی گردید.

موج سوم: از سال ۱۹۷۴م با فروپاشی نظام‌های غیردموکراتیک اروپای جنوبی ابتدا در پرتغال و سپس در اسپانیا و یونان آغاز شد و طی تقریباً ۱۵ سال در ۳۰ کشور، رژیم‌های دموکراتیک جای حکومت‌های اقتدارگرا را گرفتند. به‌طور کلی در موج سوم کشورهای غیردموکراتیک اروپا، رژیم‌های کمونیستی بلوک شرق و بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین و آسیا به دموکراسی گذار کردند. این موج ظرف ۱۵ سال اروپای جنوبی، آمریکای لاتین و آسیا را در بر گرفت (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۲۵-۳۰). بسیاری معتقدند تنها منطقه‌ای از جهان که موج سوم را به طور فراگیر تجربه نکرده منطقهٔ خاورمیانه (به استثنای ایران، ترکیه و لبنان) است (فاضلی، ۱۳۸۹: ۸).

موج چهارم (برگشت): حرکت‌های دموکراتیک طی این امواج دارای افت و خیز هستند و یک موج، معمولاً آزادسازی یا گذارهای دموکراتیک ناتمام و یا جزئی در نظام‌های سیاسی که کاملاً دموکراتیک نمی‌شوند را نیز در بر می‌گیرند. به همین دلیل در نظریهٔ هانتینگتون، پس از هر موج دموکراسی، یک موج برگشت به دنبال آن قرار می‌گیرد یعنی به باور وی، موج‌های دموکراسی و موج‌های مخالف، طبق الگوی دو گام به جلو و یک گام به عقب حرکت می‌کنند. همچنین این‌که در پس هر موج، موجی دیگر از دموکراسی خواهی به دنبال می‌آید. اما در نهایت، هر موج با وجود رفت و برگشت‌هایی، گسترش دموکراسی را در بر داشته است. در این جا موضوع مورد اهمیت، موج برگشتی است که به دنبال موج سوم سر بر می‌آورد. بر اساس نظریه امواج دموکراسی هانتینگتون، موج برگشت سوم نیز رخ

خواهد داد. اما دشواری‌های تحکیم رژیم، در کشورهایی که شرایط حفظ و استقرار دموکراسی نامساعد و ضعیف است، برگشت‌های بیشتری را در کشورها موجب می‌شوند. به نوعی تجربه موج‌های برگشت اول و دوم می‌توان در موج برگشت سوم آموزنده باشند، عواملی چون: ضعف ارزش‌های دموکراتیک در نظر گروه‌هایی اصلی نخبگان و عامه مردم، بحران اقتصادی یا از هم پاشیدگی که کشمکش اجتماعی را شدت می‌بخشد و راه علاج‌هایی را بر سر زبان‌ها می‌اندازد که فقط حکومت‌های اقتدارگرا قادرند آن‌ها را به کار گیرند، تصمیم گروه‌های محافظه‌کار طبقات متوسط و بالا برای کنار گذاشتن جنبش‌های چپ و مردمی و گروه‌های طبقات پائین از قدرت، بر هم خوردن نظم و قانون بر اثر تروریسم و شورش، مداخله و تسلط و پیروزی حکومت بیگانه غیردموکراتیک، تسلسل به صورت نمایش دادن اثرات از هم پاشیدگی و یا سقوط نظام‌های دموکراتیک در دیگر کشورها (هانتینگتون، ۱۳۷۳: ۳۱۸). لازم به ذکر است، در یک فرآیند گذار به مردم‌سالاری، علی‌رغم موفقیت برخی از کشورها در رسیدن به حکومتی دموکراتیک؛ برخی دیگر از کشورها لزوماً به موفقیت دست نمی‌یابند و ما شاهد موج برگشتی خواهیم بود. یعنی بعد از موج مردم‌سالاری و پیروزی برخی از جنبش‌های دموکراتیک، در مواردی شاهد بازگشت نظام‌های استبدادی خواهیم بود (شهرام‌نیا، ۱۳۹۰). چنانچه در جریان جنبش‌های جهان عرب، علی‌رغم تلاش برای فروپاشی رژیم‌های اقتدارگرا در کشورهایی همچون تونس، لیبی و به‌خصوص مصر؛ شاهد موج‌های برگشتی بوده‌ایم.

۲-۱. نظریه اسلام‌گرایی و مردم‌سالاری دینی

این نظریه که روایتی فلسفی و کاربردی از تحولات جاری در منطقه ازایه می‌نماید، بر ارکانی متفاوت استوار است که عمده آن‌ها عبارتند از:

۱-۲-۱. مبارزه سیاسی از طریق تحقق مردم‌سالاری دینی

«پیروزی انقلاب اسلامی» به‌عنوان مهمترین موج بیداری اسلامی است. بر این اساس رویش انقلاب اسلامی ریشه‌ای عمیق در هویت مردم مسلمان خاورمیانه و تلاش‌های فکری نخبگان مسلمان معاصر دارد. وقتی از بیداری اسلامی سخن می‌گوییم منظور چرخشی است که در ایدئولوژی مبارزه و شیوه بیان خواسته‌های عمومی به‌وجود آمده است. چرخشی از الگوهای قبلی مدعی تحقق مطالبات، به زبانی که عمیقاً در تاریخ منطقه ریشه‌دار است و تبلور عینی خود را در انقلاب اسلامی ایران یافته است و به شیوه و بیانی دیگر در سایر کشورهای خاورمیانه بازتاب یافته است و محرک و ظرف بیان اعتراض‌ها و خواسته‌هایی است که الگوها و ایدئولوژی‌های دیگر از پاسخ به آن‌ها ناتوان بوده‌اند (قالیباغ، ۱۳۹۰).

۱-۲-۲. رهایی سیاسی و نفی استبداد

«فروپاشی و شکست نظام کمونیستی» به‌عنوان موج دوم اسلام‌گرایی است. افول ایدئولوژی‌های دهه‌های شصت و هفتاد میلادی - همچون ناسیونالیسم و سوسیالیسم - نیز تأثیر به‌سزایی در رشد اسلام‌گرایی در منطقه داشت و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، روح تازه‌ای در این گرایش‌ها دمید. این واقعه مجالی تازه برای رشد اسلام‌گرایی و اسلام‌خواهی شد و مردم کشورهای که تحت سلطه نظام کمونیستی شوروی قرار داشتند با فروپاشی این نظام، به سمت اسلام‌خواهی و اسلام‌گرایی متمایل شدند و همین موضوع سبب گردید تا موج دوم اسلام‌خواهی در منطقه و سطح جهان شکل گیرد (صادقی نقدعلی، ۱۳۹۰).

۱-۲-۳. توان‌مندی و کارآمدی هویت دینی

«خیزش‌های مردمی اخیر در خاورمیانه و شمال آفریقا» موج سوم اسلام‌گرایی است. تحکیم مبانی نظری به همراه تشکیل و ایجاد گروه‌های سازمان‌یافته باعث تقویت گروه‌های اسلام‌خواه در منطقه و از طرف دیگر باعث تضعیف غرب و حکومت‌های دیکتاتوری وابسته آن‌ها در منطقه شد (صادقی نقدعلی، ۱۳۹۰). در کل می‌توان گفت، واقعیت جدیدی در خاورمیانه در حال شکل‌گیری است که کل توازن موجود قوا را به هم خواهد زد. اصل این تحول بر تقویت اسلام‌گرایانی است که به نوعی اثبات توان‌مندی هویت دینی را دنبال می‌نمایند.

۲. امکان گذار به مردم‌سالاری در جهان عرب

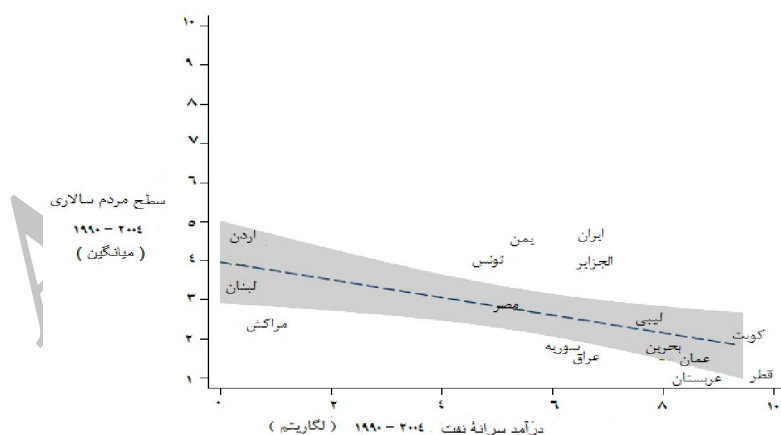
تحلیل شرایط جهان عرب با توجه به شاخص مردم‌سالاری بسیار پیچیده و دشوار است، به‌گونه‌ای که می‌توان طیف متفاوت و حتی متعارضی را برای آن سراغ گرفت (Olimat, 2011: 2). از حیث نظری می‌توان دو مکتب فکری را شناسایی و معرفی نمود:

۱-۲. مکتب فکری استثناگرایی

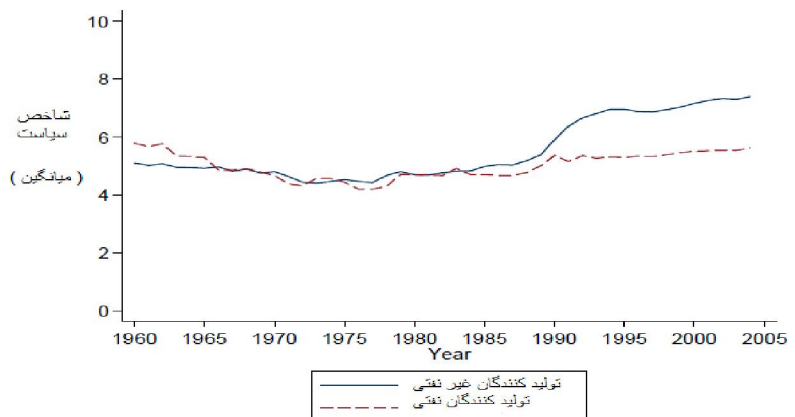
پیروان این مکتب معتقدند خاورمیانه عربی از حیث التزام به دموکراسی یک مورد استثنا است. ایشان دموکراسی در جهان عرب را، به‌دلیل ناسازگاری فرهنگ سیاسی این جوامع با ارزش‌های دموکراسی، امر ممکن نمی‌دانند. هانتینگتون، میرسکی، لویز و سایرین، طرفداران اصلی این دیدگاه هستند. در دهه ۹۰ نوشته‌های آن‌ها گفتمان فکری غالب در منطقه بود. مهمترین ادله این دیدگاه عبارتند از:

الف. عوامل ساختاری اقتصادی: افرادی همچون ببلاوی و لوسیانی (See Beblawi & Luciani 1987) معتقداند، نظریه دولت رانتیر نشان می‌دهد، کشورهایی که اکثریت بودجه دولت در آن‌ها از

منابع درآمدی غیرمالیاتی مانند صادرات نفتی ناشی می‌شود، اساساً با کشورهایایی که بدون چنین پایگاه منابعی هستند، متفاوت‌اند. رانت خارجی به دولت‌ها اجازه می‌دهد که شهروندانشان از مالیات دادن پرهیز کنند. در نتیجه یک شکاف حیاتی بین دولت‌ها و افرادی که از آن‌ها مالیات گرفته می‌شود، ایجاد می‌گردد. نظریه دولت رانتیر، توسط محققانی که از توسعه اقتصادی برای توضیح دموکراتیزاسیون استفاده می‌کنند، ذکر شده است، اما فشار سنگینی نیز برای توضیح این‌که چرا دولت‌های ثروتمند خلیج فارس مانند عربستان سعودی، کویت و غیره، با وجود سطح بالایی از درآمد سرانه خود، در دموکراتیزه شدن شکست خوردند، وجود دارد. (شکل ۱: هر چه میزان درآمد سرانه در کشورهای نفتی بیشتر باشد، سطح مردم‌سالاری پایین‌تر است) از دیدگاه این دسته، مطالعات آماری، با هدف تبیین مهمترین عوامل که به دموکراسی منجر می‌شوند، نشان می‌دهند که درآمد، به جز زمانی که نفت، صادرات غالب است، یک عامل اصلی در دموکراسی است. برخی دیگر از نظریه‌پردازان (See Ross 2009) معتقدند نفت و صادرات منابع طبیعی، یک اثر غیردموکراتیک دارند و فرضیه دولت رانتیر را به عنوان یکی از مکانیسم‌های علی ممکن برای چرایی اثر غیردموکراتیک نفت و صادرات منابع نفتی می‌دانند. (شکل ۲: اگرچه میانگین رتبه دولت‌های نفتی و غیرنفتی تا سال ۱۹۸۳م تقریباً یکسان بوده، پس از آن، فاصله بین این دو گروه از کشورها ظاهر شده و شاخص سیاست در کشورهای نفتی در سطح پایین‌تری از کشورهای غیرنفتی قرار داشته است). همچنین اسمیت (See Smith 2004)، معتقد است وابستگی نفتی، با افزایش تحکیم رژیم و احتمال پایین جنگ مدنی و جنبش ضددولتی مرتبط است.



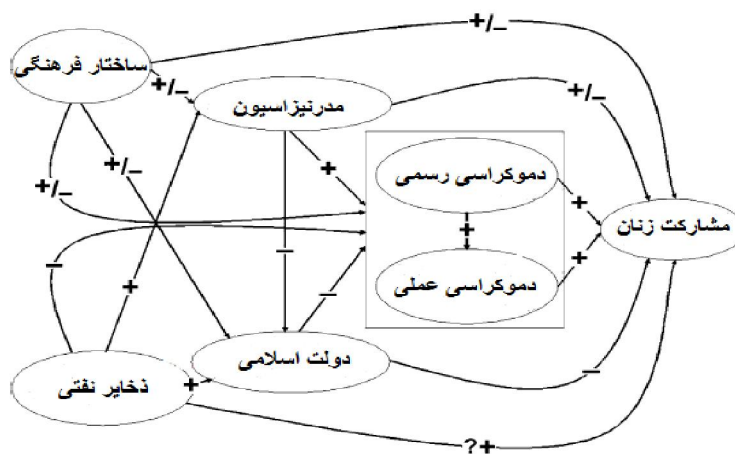
شکل ۱. رتبه‌بندی نفت و مردم‌سالاری در خاورمیانه، ۱۹۹۰-۲۰۰۴



شکل ۲. رتبه‌بندی مردم‌سالاری در میان کشورهای نفتی و غیر نفتی، ۲۰۰۴-۱۹۹۰
منبع: (ROSS, 2009: 42-45)

ب. عوامل خارجی: برخی محققان استدلال کرده‌اند که محیط خارجی، مانعی مسلط برای گذار به دموکراسی بوده است. ایشان معتقدند که سطح بالایی از درگیری‌های منطقه‌ای و وجود تهدیدهای خارجی، گسترش استفاده از دستگاه‌های اجبار برای توجیه سرکوب داخلی را تشویق می‌کنند. همچنین، میراث تاریخی استعماری خاورمیانه، به عنوان یک عامل در شکست دموکراتیزه شدن، توصیف شده است. علاوه بر این نقش ایالات متحده را در موجودیت رژیم‌های اقتدارگرا نمی‌توان نادیده گرفت. میشل (See Mitchell 2002) استدلال کرده که آمریکا برای حفظ رژیم‌های اقتدارگرای مذهبی همچون عربستان سعودی، مسئول است. از این نظر کمک، سلاح و حمایت نظامی، همگی بر پشتیبانی رژیم‌هایی که هنوز در اعمال خود دموکراتیک نشده‌اند و از نظر دیپلماتیک و اقتصادی، بحرانی برای سیاست خارجی آمریکا هستند، مؤثر هستند.

ج. عوامل فرهنگی: اثر فرهنگ سیاسی اسلامی در چشم‌اندازهای آزادسازی، یک موضوع مورد بحث قابل توجه است. هادسون (See Hudson 1995) برای احیای یک رویکرد فرهنگی سیاسی در مطالعه گذار به مردم‌سالاری عرب درباره یک روش جزئی‌تر و فیش (See Fish 2002) نیز در مورد نقش زنان در اسلام به عنوان توضیحی برای شکست دموکراتیک شدن بحث می‌کند (شکل ۳). به طور کلی در این زمینه محققان با تجزیه و تحلیل داده‌های بررسی شده؛ سعی می‌کنند بین اعتقادات مشخص مذهبی و فرهنگی، به حمایت و یا مخالفت با دموکراسی پیوند ایجاد کنند.



شکل ۳. مدل نظری توضیح مشارکت زنان در دولت اسلامی
 منبع: (Niels & et al, 2008: 508)

۲-۲. مکتب فکری سازگاری

از نظر این گروه از تحلیلگران اسلام و فرهنگ سیاسی عرب نسبت به سایر مذاهب دیگر با دموکراسی، کمتر سازگار نیست. اسپوزیتو، هودسون، ابراهیم، نورتون، ریچاردز از این دیدگاه حمایت می‌کنند (Hudson, 1995: 407-440; Esposito, 2007: 27-41). به باور این نویسندگان عوامل بیان شده الزامی بر منع تحقق دموکراسی در جهان عرب ندارد. برای مثال در زمینه «ساختار اقتصادی» ایشان معتقدند: در حالی که نظریه دولت رانتیر برای تبیین چرایی غیردموکراتیک بودن تولیدکنندگان بزرگ نفتی مفید است؛ این نظریه، مقاومت حکومت‌های اقتدارگرا در اکثر کشورهای خاورمیانه که درآمد سرانه صادرات نفتی آنها، کم است را توضیح نمی‌دهد. یک پیوند نظری بین رانت‌های نفتی و استبداد، نشان می‌دهد که کاهش درآمد نفتی، توانایی حاکمان خودکامه را برای حفظ کنترل تضعیف می‌کند. با این حال درآمد و قیمت‌های نفت در طول سی سال گذشته فوق‌العاده نوسان داشته است و دوام حکومت استبدادی نیز باقی مانده است. و یا در زمینه «عوامل خارجی» بر این باورند که: به هر حال محیط خارجی خاورمیانه کاملاً منحصر به فرد نیست. تعدادی از کشورهای جهان سوم، نهادهای دموکراتیک را علی‌رغم وجود تهدید خارجی و سطوح بالای نظامی‌گری حفظ کرده‌اند (هند). در نهایت این مشخص نیست که حمایت نظامی و اقتصادی آمریکا، لزوماً باعث تثبیت رژیم‌ها گردد. علاوه بر این با توجه به عدم محبوبیت سیاست خارجی آمریکا و حمایت آمریکا از اسرائیل،

روابط نزدیک با آمریکا، بیشتر می‌تواند به عنوان یک ضرر به نظر برسد تا یک منفعت. علاوه بر این قدرت‌های غربی مانند آمریکا، در برخورد با نقض حقوق بشر در کشورهای بلوک شرق نیز، ناتوان بودند. در خصوص «فرهنگ» نیز باید توجه داشت که: تبیین‌های فرهنگی - به‌ویژه آن‌هایی که بر اثرات فرهنگ اسلامی متمرکز هستند - به پیش‌گویی بیش از حد اقتدارگرایی تمایل دارند، ضمن اینکه، گذارهای دموکراتیک را که در ترکیه، اندونزی و سایر کشورها با اکثریت مسلمان رخ داده است نادیده می‌گیرند. بلین (2005 See Bellin) استدلال می‌کند، سایر فرهنگ‌های جهان شامل کاتولیک و کنفوسیوس، در زمان‌های مختلف، به ناسازگاری با دموکراسی متهم بوده‌اند تا زمانی که بسیاری از کشورها در آمریکای لاتین و آسیای شرقی، با موفقیت گذار یافتند. اما شکست نظریاتی چون نظریه نوسازی در توضیح فقدان دموکراتیزاسیون در دولت‌های ثروتمند خلیج فارس، که از نوسان زندگی دموکراتیک کشورهای فقیر مانند هند و بنگلادش صحبت نمی‌کنند، سبب شد که محققان نظریه‌های جایگزین دیگری برای شکست منطقه اتخاذ کنند.

۳. امکان‌سنجی راهبردی: گذار به مردم‌سالاری؟

علی‌رغم دخیل بودن این عوامل در استثناگرایی جهان عرب، اما به تنهایی برای استثناگرایی خاورمیانه کافی نمی‌باشند. بنابراین لیزا بلاید و جیمز لو در صدد هستند، یک چالش اصلی در گذار به دموکراسی پیش‌روی کشورهای خاورمیانه، که مستقل از عوامل ساختاری اقتصادی و خارجی است را توضیح دهند. آن‌ها یک مدل نظری را که تعامل استراتژیک بین دو بازیگر اصلی (آزادسازها - بسیج‌شوندگان) می‌باشد را بسط می‌دهند. مقاله آنان، اثر دموکراتیک اولویت‌های سازمان‌های مدنی را توسط گسترش مدل موجود سیاسی گذار که شامل ساختار اطلاعاتی مناسب برای چنین احتمالی است را در نظر دارد. آنان مدل گذار به دموکراسی آدم پروزورسکی با نام «دموکراسی و بازار» را مطرح می‌کنند. مدل پروزورسکی، بر تعامل استراتژیک بین آزادسازها^۱ در حکومت اقتدارگرا و بسیج‌شوندگان^۲ در جامعه مدنی، درست در لحظه‌ای که رژیم اقتدارگرا از نظر سیاسی باز کردن فضای سیاسی را مدنظر قرار دارد، معطوف است. به بیانی دیگر، وی معتقد است در گذار از یک نظام اقتدارگرا به مردم‌سالار، دو فرآیند وجود خواهد داشت: اول. فرآیند تلاش رژیم که اغلب تحلیلگران از آن به آزادسازی در نوشته‌هایشان یاد می‌نمایند؛ دوم. فرآیند پیدایش نهادهای دموکراتیک.

در مدل پروزورسکی، آزادکنندگان، به گسترش پایگاه اجتماعی رژیم با اجازه محدود به سازمان‌های خودمختار جامعه مدنی، امید دارند. در نهایت، آزادکنندگان امید دارند که این نخبگان جامعه مدنی، به‌عنوان متحدان آینده در برابر رژیم‌های تندرو به‌کار گرفته

شوند (Przeworski, 1991: 62). در این معنا، «آزادساز^۳»، واقعا به متعهد بودن بر اصول آزادسازی نیاز ندارد، آن‌ها به سادگی به یک دیکتاتوری گسترده نیاز دارند که در آن، برای بسیج کردن حمایت عمومی در تحکیم نقش خود بر دیکتاتوری‌های خواستار وضع موجود، توانا باشند. گذارهای رژیم، تحت این ساختار اولویت می‌تواند «دموکراسی بدون دموکرات» ایجاد کند.

با این حال، به جای بحث کردن در مورد اینکه گذار به مردم‌سالاری پایه‌های فرهنگی یا ساختاری دارد، محققان در سنت‌های انتقال قدرت استدلال کرده‌اند که مردم‌سالاری باید یک تعادل خود اجرایی از تعاملات استراتژیک بین بازیگران سیاسی کشورهای اصلی باشد. به عبارت دیگر، مردم‌سالاری تنها زمانی پایدار است که راه‌حل ثابت در یک بازی استراتژیک باشد. در چنین مدل‌هایی به‌طور کلی سه مفروض مهم از آغاز ساخته شده است: اول؛ روند انتقال نخبگان به رهبری فرض شده است. بازیگران نخبه در داخل رژیم اقتدارگرایی برای به دست آوردن راه نفوذی بر همتایان تندرو خود و نخبگان جامعه مدنی، مدافع آزادسازی هستند. دوم؛ فرض بر این است که این بازیگران نخبه بر اساس مواضع استراتژیک رفتار کنند. در نهایت سوم؛ در این مدل فرض می‌شود که گروه نخبگان، در حقیقت حمایت‌های جامعه مدنی را از مردم‌سالاری بیان می‌کنند. اما نکته اساسی اینجاست که، این همان چالش اصلی گذار در کشورهای خاورمیانه است و رویدادهای مرتبط با جنبش‌های منطقه، قدرت جامعه مدنی و بسیج مردمی را برای به چالش کشیدن مشروعیت اقتدارگرایی حاکم و ائتلاف نخبگان آن‌ها، نشان می‌دهد. بنابراین اعتراضات مردمی در جهان عرب، اقتدارگرایان فعلی را به ارزیابی مجدد بسیاری از بنیادهای مرتبط بین رژیم و جامعه وادار می‌کند. در ادامه تأکید بر نقش جامعه مدنی در تحولات منطقه، می‌توان بر پارادایم انتقال، یکی از رویکردهای اصلی در ادبیات کلاسیک دموکراتیزاسیون، که بر پایه مطالعه دانکورت روستو^۴ بنا شده است، اشاره کرد. این رویکرد بر اهمیت وحدت ملی و تصمیمات نخبگان سیاسی برای ایجاد یک گذار دموکراتیک باز تأکید می‌کند. پارادایم گذار، اغلب بر نقش مهم جامعه مدنی در مردم‌سالاری تأکید می‌کند (Cavatora & Elananza, 2008: 562) که به‌عنوان یک وزنه تعادل (در برابر) دستگاه دولتی عمل می‌کند. مفهوم جامعه مدنی نشان دهنده این واقعیت است که برای حفظ مردم‌سالاری، جامعه باید دارای تشکلهای گوناگونی باشد که به صورت مردم‌نهاد اداره شوند. بنابراین افکار عمومی به جای این‌که از بالا سازمان یابند، از پایین به گوش دولتمردان می‌رسد و جامعه به اعتماد به نفس... [برای تجربه

نمودن مردم‌سالاری] دست می‌یابد (رضادوست، ۱۳۸۵: ۱۳۲). در نتیجه وجود یک جامعه مدنی پویا و قوی برای توسعه دموکراتیک اساسی است، چرا که این ائتلاف‌های متنوع، جامعه‌ای متکثر را تشکیل می‌دهد که یک پیش‌شرط مهم برای یک مردم‌سالاری موفق است زیرا آن‌ها مراکز قدرت در خارج از دولت ایجاد می‌کنند (Sørensen, 1993: 58). به‌طور کلی امروزه مردم کشورهای عرب در مسیر بلوغ سیاسی گام برمی‌دارند و از این جهت خاورمیانه در حساس‌ترین برهه زمانی خود برای پذیرش «مردم‌سالاری از پایین» به سر می‌برد. چنانچه مردم‌سالاری پروژه‌ای نیست که از سوی نخبگان دیکتاتور و یا متحدان بین‌المللی آنان و یا ایدئولوژی بسته حاکمشان به مردم تحمیل شود بلکه پروسه‌ای است که لازمه آن آگاهی یافتن جامعه مدنی برای استقرار و پذیرش آن است (حسینی داورانی، ۱۳۸۹).

نتیجه‌گیری

یکی از مهمترین تحولات در ربع قرن گذشته، گسترش مردم‌سالاری بوده است. چشمگیرترین وقایع اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم - از سقوط دیوار برلین، پایان تبعیض نژادی، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا پایان جنگ سرد، - به آنچه که محققان موج سوم مردم‌سالاری می‌نامند، مربوط می‌شود، که در آن رژیم‌های اقتدارگرا به نفع درجات مختلفی از حکومت دموکراتیک فرو ریختند. می‌توان گفت امروزه، گذار به مردم‌سالاری دینی در خیزش‌های معاصر در جهان عرب بر اساس نظریات انتقال مطرح می‌شود که مردم‌سالاری دینی را حاصل آگاهی، فعال شدن نهادهای مردمی و ترکیبی از اراده معطوف بر مردم‌سالاری دینی و تعهد به مذهب در آن‌ها می‌داند.

در رابطه با دولت‌های اقتدارگرا در منا می‌توان گفت یکی از مهمترین دلایلی که خیزش‌های مردمی را با خود به دنبال آورد، عدم توجه رژیم‌های منطقه به آزادسازی‌های سیاسی و اجتماعی می‌باشد. مشکل برای حاکمان جهان عرب، از این حقیقت که تغییر سیاسی لزوماً به تغییرات دموکراتیک نیاز ندارد، ناشی می‌شود. جهان عرب حتی پس از استقلال از استعمار، به دلایلی همچون نداشتن یک بورژوازی ملی برای کنترل منابع انسانی و زیرزمینی و همچنین به دلیل عدم کارکرد صحیح مدرنیته وارد شده، دولت‌هایی اقتدارگرا و فاسد با ساختارهای پوسیده سیاسی و اجتماعی ایجاد کردند که نتیجه آن سر بر آوردن جنبش‌های اجتماعی بود که نشانه‌هایی از بیماری جامعه و ناکارآمدی حکومت و قدرت سیاسی است. بسیاری معتقدند برآمدن موج خیزش‌های مردمی در منا نشانه‌هایی از ظهور موج تازه‌ای از مردم‌سالاری دینی

است. نکته قابل توجه این که تمایلات مردم‌سالاری که در جنبش‌های منطقه مطرح گردیده، جزئی از کلیتی است که اسلام مبنای اصلی آن است و آنچه قابل اهمیت می‌باشد، این است که امروزه اسلام به‌عنوان رقیب مستحکم در برابر تئوری‌های مطرح از طرف نظام لیبرال دموکرات غرب است، می‌توان گفت، مردم‌سالاری دینی سبب بیداری اسلامی در منا شده است. در کل باید برای رسیدن به یک مردم‌سالاری دینی موفق، در کنار توجه به عواملی چون: نوسازی، فرهنگ سیاسی، اقتصاد پویا، عوامل خارجی، جهانی شدن و عامل مهمی چون نهادهای مردم نهاد و اهمیت نقش مردم، به دو عامل اصلی در جابه‌جایی قدرت و تحرک اجتماعی یعنی «رأی مردم» و دیگری «دین اسلام» اشاره کرد. بر این اساس می‌توان به جای دموکراسی مد‌نظر نظام‌های لیبرال دموکراتیک غرب، «مردم‌سالاری دینی» را به‌عنوان بارزترین شاخصه این تحولات قلمداد کرد. در نتیجه چنانچه خاورمیانه با دو عنصر مردم‌سالاری و دینداری آشتی کند و نقش مردم و ارزش‌های دینی در تصمیم‌های کلان حکومتی مد‌نظر باشد، می‌توان به آینده‌ای با ثبات برای منطقه امید داشت.

Archive of SID

یادداشت‌ها

1. Proto- Liberalizer
2. Mobilizer
3. Liberalizer
4. Rustow Dankwart

کتابنامه

- حسینی داورانی، عباس، «وقایع جدید خاورمیانه: انقلاب یا جنبش؟»، پایگاه خبری تحلیلی دیپلماسی ایرانی، <http://www.irdiplomacy.ir/fa/news/58/bodyView/10397/0>، (دسترسی در ۱۳۸۹/۱۲/۲).
- رضادوست، کریم، (۱۳۸۵)، «مردم‌سالاری در مصر؛ چالش‌ها، موانع و محدودیت‌ها»، فصلنامه دانش سیاسی، سال دوم، ش ۴.
- شهرام نیا، امیر مسعود، «موج چهارم گذار به دموکراسی»، *خبرنامه دیپلماسی ایرانی*، <http://www.irdiplomacy.ir/fa/page> (دسترسی در : ۱/۱۱/۱۳۹۰).
- صادقی نقدعلی، زهرا، «اسلام‌خواهی یا کابوس دموکراسی غربی؟»، پایگاه تحلیلی تبیینی برهان، <http://borhan.ir/NSite/FullStory/Print/?Id=2620>، (دسترسی در ۱۳۹۰/۱۱/۱۳).
- فاضلی، محمد، (۱۳۸۹)، *بنیان‌های ساختاری تحکیم دموکراسی*، تهران: انتشارات کند و کاو.
- قالیباف، محمدباقر، «انقلاب اسلامی ایران و بیداری اسلامی»، پایگاه خبری تحلیلی فرارو، <http://www.fararu.com/vdci3wazrt1au52.cbct.html>، (دسترسی در ۱۳۹۰/۱۲/۴).
- نبوی، عبدالامیر، (۱۳۸۴)، «ظهور و دگرگونی جریان‌های اسلام‌گرا: مروری بر رویکردها و نظریه‌ها»، فصلنامه دانش سیاسی، سال اول، ش ۲.
- هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۳)، *موج سوم در پایان سده بیستم*، ترجمه احمد شهسا، تهران: نشر روزنه.

- Beblawi, Hazem & Giacomo Luciani, (1987), **Introduction, The Rentier State**, London.
- Bellin, Eva, (2005), "Coercive Institutions and Coercive Leaders, Authoritarianism" in **The Middle East: Regimes and Resistance**. Editors: Marsha Pripstein Posusney and Michele Penner Angrist.
- Blaydes, Lisa & James Lo, (2011), "One Man, One Vote, One Time? A Model of Democratization in the Middle East", **Journal of Theoretical Politics**, Stanford University University of Mannheim.
- Brynen, Rex, (2004), "Reforming the Middle East: Policies and Paradoxes", **Paper presented at the Center for Eurasian Studies Conference on Stability in the Middle East**.

- Cavatora, Francesco & Elananza, Azzam, (2008), "political in civil society: an analysis of interactions of secular and religious associations in algeria and Jordan", **Government and Opposition**, Vol. 43, No. 4.
- Elkinke, Jos, (2011), **Democratization, POL41070, School of Politics & International Relations**, University College Dublin.
- Esposito L, John and Dalia Mogahed, (2007), "Battle for Muslim Hearts and Minds: the Road Not (Yet) Taken". **Middle East Policy**, Vol. XIV, No. 1.
- Fish, M. Steven, (2002), "Islam and Authoritarianism", **World Politics**.
- Hudson, Michael C, (1991), "After the Gulf War: Prospects for Democratization in the Arab World", **Middle East Journal**, N 45.
- Mitchell, Timothy, (2002), **McJihad: Islam in the U. S. Global Order**.
- Niels, Spierngs & et all, (2008), "on the compatibility of Islam and gender equality effects of modernization", **state islamization, and democracy on women labor market participation in 45 Muslim country**.
- Olimat, Muhammad, (2011), "The Fourth Wave: Revolution and Democratization in the Arab Middle East", **Journal of International Women's Studies**, V. 12, No. 3.
- Przeworski, Adam, (1991), **Democracy and the Market: Political and Economic Reforms in Eastern Europe and Latin America**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Ross, Michael, (2009), **Oil and Democracy Revisited** , UCLA Department of Political Science Los Angeles, (Figure 41: 2) - (Figure 45 : 1).
- Smith, Benjamin, (2004), "Oil Wealth and Regime Survival in the Developing World", **American Journal of Political Science**, No 48.
- Sørensen, Georg, (1993), **Democracy and Democratization**, Westview Press.